



## تمرین روایی در خدمت گذر از مشاهدات شاگردانه به سوی تفکر نقادانه

ژیلا حیدری نقدعلی \*

### مقدمه

هنجارها، ارزش ها و افکار مسلط را ناآگاهانه درونی می کنند که در بردارنده ویژگی های کلیشه ای معلمی است. ذهنیت ها و تصورات پیشین معلمان می تواند مقاومت هایی را در برابر دانش حرفه ای در برنامه های تربیت معلم ایجاد کند. برنامه های ناکارآمد تربیت معلم نیز به دانشجو معلمان در فهم دلالت های ضمنی نظر عمل کمکی نمی کند و حتی فرهنگ موجود تدریس را تقویت می کند، مواردی نظیر این که: «معلمان مصرف کنندگان پژوهش هستند؛ معلمان انتقال دهنده دانش هستند؛ کار معلمان به عقاید و باورهای فردی بستگی دارد. از این رو، معلمان در انزوا کار می کنند؛ استقلال معلمان به معنای اقتدار معلمان است؛ مدارس مکانیزم های کنترل اجتماعی هستند؛ در مدارس سلسله مراتب دقیق وجود دارد که در آن نقش معلمان به کارگیری برنامه درسی بدون فهم ابعاد اخلاقی تدریس است؛ مسائل سیاسی، اجتماعی و تاریخی جامعه، از دستور کار معلمان خارج است و مدیریت کلاس داری محور و قلب تدریس است؛ نیازی به درک مفهومی آنچه تدریس شده است، وجود ندارد؛ تجارب مستقیم تنها راه یادگیری چگونه تدریس کردن است؛ اولین مسئولیت معلمان اطمینان از این

دانش خود یا خودها و روش های عرضه آن به دانش آموزان در تدریس امری مهم است. بسیاری از ما معلمان در ارتباط با دانش آموزان، در چارچوب افکار و احساسات از پیش تعیین شده و کلیشه ای خود رفتار می کنیم. در بسیاری از این افکار، تصویر صحیحی از واقعیت ها موجود نیست. دستیابی به دانش هویت حرفه ای و آگاهی از نقاط قوت و ضعف، ترس ها، امیال، آرزوها و نیازهای خود و پذیرش صادقانه آن ها، به شناخت واقع بینانه ویژگی ها و خصوصیات دیگران و پذیرش آن کمک می کند. علاوه بر این، دانش هویت حرفه ای موجب شناخت بهتر معلم از خود و کارش می گردد. یکی از این منابع دانشی، که تأثیر عمیقی بر شکل گیری هویت حرفه ای معلمان آینده دارد، تجربه های ۱۲ سال دوره دانش آموزی آن هاست که متأسفانه در فرایند آموزش و تربیت معلم، مورد غفلت قرار گرفته است. دانشجو معلمان با افکار، انتظارات و نگرش های دقیقی درباره معلمی، وارد تربیت معلم می شوند که این افکار و انتظارات می تواند در فهم نقش حرفه ای آن ها محدودیت هایی را ایجاد کند. متأسفانه در فرایند شکل گیری هویت، اکثریت معلمان (دانشجو - معلمان)



است که همه دانش آموزان، آنچه معلم به آن‌ها ارائه داده است را یاد گرفته اند و پاسخ‌های دقیقی نیز ارائه می‌کنند، تدریس حرفه‌ای تکنیکی است؛ تدریس شغلی زنانه است» (درو، ۲۰۰۶).

از نظر شولمن دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت نسبت به محیط داخلی خود آسیب‌پذیر هستند. معلمان بعد از صرف هفده سال مشاهده شاگردانه، پا به صحنه حرفه خود می‌گذارند (شولمن، ۱۹۸۷). «دانشجو - معلمان قبلاً در حدود شانزده الی هفده سال در مدرسه [یا دانشگاه] بوده و حجم گسترده‌ای از آموزش را دریافت داشته‌اند. عبارتی که معمولاً در آموزش و پرورش شنیده می‌شود، آن است که "به همان طریقی که به شما آموخته شده تدریس می‌کنید" و دوره‌ها و درس‌های دانشگاهی در این میان نقش‌چندانی ندارند. پی‌آمد این گفته آن است که شما باید اشارات و راهنمایی‌های خود را از معلمان با تجربه مدرسه خود دریافت دارید. این گفته، اشاره بر این دارد که تجربه و درک شهودی در مقایسه با پایگاه دانش حرفه‌ای معلم، جایگاه برتری داشته و منابع عمده تری محسوب می‌شوند. بلکه تجربه مهم است؛ اما تأکید در این مورد تا چه حد؟ کار به صورت مجزا یکی از جنبه‌های فرهنگی بسیاری از مدارسی است که تمایل به یک دست‌کردن همیشگی فرایندهای دانش‌آموزی دارند؛ یعنی از کلاس‌های بزرگ و فنون مربوط به کلاس‌های بزرگ استفاده می‌کنند. این امر بویژه در کلاس‌های مدارس ابتدایی خود شمول و مدارس متوسطه موضوع محور قابل توجه است. جدایی فیزیکی باعث عدم انتشار ایده‌های جدید می‌گردد. هرگاه فرصت مشاهده همکاران وجود نداشته باشد، احتمالاً برخی ایده‌های بزرگ از دست خواهد رفت» (هارگریوز، ۱۹۹۴ به نقل از اورلیچ و همکاران، ۱۳۷۹، صص ۱۸-۱۷ ترجمه مهجور و غیائی).

آنچه مهم است این است که بپذیریم دانشجو معلمانی که پا به عرصه تدریس می‌گذارند، خود کوله‌باری از تجارب و مشاهدات دوران مدرسه را بر دوش می‌کشند که درست یا نادرست بر تصورات و ذهنیت‌های آن‌ها درباره مدرسه و تدریس تأثیر گذاشته و در آن‌ها درونی شده است. تربیت معلم باید به دانشجو معلمان در جهت شناخت این ذهنیت‌ها و اصلاح آن‌ها کمک کند. دانش دانشجو معلمان از خود را افزایش دهد؛ موجب رشد عادات تفکر شده و مهارت‌های تفکر انتقادی و توانایی‌های مشارکتی آن‌ها را رشد دهد. تأمل و نوشتن، راه‌های مناسبی برای دستیابی به این اهداف هستند. ظرفیت‌های بالقوه تأمل و نوشتن به دانشجو معلمان در معنادار ساختن هویت معلمی آن‌ها کمک می‌کند.

از طریق تحلیل عمیق با نوشتن، دانشجو معلمان قادر به درک هویت‌های تدریس خود و شیوه‌های نمایش این هویت‌ها در کلاس درس خواهند شد. استفاده از تمرین‌های روایی، حد میانه تربیتی برای تحول هویت دانشجو معلمان به معلمان آینده را فراهم می‌کند.

مربیان بزرگی چون تامپکینز (۱۹۹۶)، لی‌ثر (۱۹۹۱) و میلر (۱۹۹۰) خود را در موقعیت‌های مشابه یافته و بر آن بوده‌اند تا به فهمی از چگونگی عمل خویش و هویت‌های تدریس نائل شوند؛ لذا در باره تجارب خویش دست به قلم شده‌اند. تامپکینز (۱۹۹۶) "خود" تدریس خویش و تأثیراتی را که گذشته‌وی بر شخصیت فعلی او در کلاس درس داشت، بررسی کرد:

«من قصد تغییر دیدگاه‌هایم را نداشتم؛ تجربه، آن‌ها را تغییر داد. برخی تغییرات در شیوه تدریس من، موجب خودآگاهی بیشتر درباره فعالیت‌های آموزشی ام شد و مرا واداشت به گذشته خود به عنوان دانش‌آموز نگاهی بیندازم





داشتند که در طول تابستان نیز این تمرین های روایی را ادامه خواهند داد. امید می رود در ترم های آینده این دانشجویان با کسب آگاهی و تجربه بیشتر، نوشته های تحلیلی پربار تری را ارائه کنند و اما گام اول:

**نگارش: فاطمه هوشیار، گروه ۴ علوم تربیتی**

### موضوع: عدم رعایت اصل عطف

تلخ ترین خاطره دوران مدرسه من مربوط می شود به زمانی که کلاس دوم ابتدایی بودم. در آن سال معلم برای تنبیه دانش آموزانی که درس نخوانده بودند و یا خط کش و وسایل دیگر را به همراه خود نیاورده بودند، از دانش آموزان زرننگ و با انضباط کلاس می خواست که با خط کش چوبی به کف دست دوستان شان بزنند. تأسف بارترا از آن وقتی بود که دانش آموزان زرننگ تر از انجام این کار امتناع کرده و یا این کار را آهسته انجام می دادند، آنگاه با تهدید معلم روبرو می شدند که اگر این کار را نکردید خودتان را هم تنبیه می کنم. در چنین شرایطی به جز ۳ یا ۴ نفر از بچه ها که نشسته بودند، بقیه یا در حال تنبیه کردن بودند یا در حال تنبیه شدن! این زشت ترین برخوردی بود که من در طول زندگی به چشم خود دیده ام. در آن سال ها یک بار مجبور شدم که دیگران را تنبیه کرده و بار سخت آن را تحمل کنم. من از کلاس دوم تا به امروز هنوز نتوانسته ام باور کنم که دانش آموزی بتواند معلم خود را آنقدر دوست بدارد که از افکار و رفتار او به عنوان الگو تبعیت کند. روشن است که اصل عطف و مهربانی در تعلیم و تربیت به هیچ عنوان در این کلاس رعایت نمی شد. در حالی که تعلیم و تربیت باید در محیطی مبتنی بر عواطف انسانی و مربی و متربی صورت پذیرد؛ چرا که تنها در سایه محیطی توأم با عطف و محبت و آرامش است که میل طبیعی و حقیقی متربی به سوی انجام امور و فعالیت ها سوق می یابد. آموزه های دینی ما نیز بر این امر تأکید می کنند. در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به مهربانی خداوند اشاره دارد. کتب ربکم علی نفسه الرحمه پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده است. پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) می فرمایند: (علموا ولا تعنفوا فان المعلم خیر من المعنف) تعلیم دهید و خشونت مکنید که آموزگار بهتر از خشونت گر است و هم چنین می فرمایند: صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم (بر کودکان خویش درود فرستید که آن پادشاهان شمایند. در احادیث فوق به وضوح مشهود است که پرهیز از خشونت و احترام و تکریم کودکان، از اصل های یک تربیت صحیح هستند که از زبان پیامبر اکرم (ص) که بعد از خداوند بزرگ ترین آموزگار بشر هستند بیان شده است.

**نگارش: فاطمه مهبودی، علوم تربیتی، گروه ۳**

در بسیاری از موارد به ویژه دروسی مانند علوم تجربی

و خاطرات دوران کودکی و روزهای مدرسه را دوباره زنده کنم. با شهامت بیشتری افکار و روش های تدریس خود و چگونگی تأثیر آن ها را بررسی کردم. کاوش بیشتر در گذشته، زندگی ام را متحول کرد. یادآوری گذشته، آن گونه که در آغاز می اندیشیدم، ماموریتی جست و جوگرانه در پی فهم شکل گیری شخصیت من بود و نه فقط تلاشی برای فهم چگونگی تأثیرپذیری از معلمان تأثیر گذارم. برای اولین بار با تجربه های اساسی زندگی ام مواجه شدم و دریافتم تجربه های مدرسه مرا چگونه ساخته است و حتی بیشتر از آن، فهمیدم که قبل از تأثیرپذیری از آن ها چگونه شخصی بوده ام» (ص، XVI).

یافته های لی (۲۰۰۴) نیز نشان می دهد که استفاده از دفترچه یادداشت تأملی (فکوران) در این زمینه موثر است. نوشته های گفت و گویی به عنوان ابزار چندمنظوره در تربیت معلم قابل استفاده است. آن ها می توانند به عنوان ابزار تدریس برای مدرسان تربیت معلم به کار روند و مکانی برای رشد مهارت های تأملی (فکوران) مورد نیاز برای رشد حرفه ای معلم باشد. رویکرد فکوران به تربیت معلم چنان که از سوی ویلیامز (۱۹۹۴) پیشنهاد شده است، باید بر تأمل، تجربه و نظریه پردازی از آن تأکید کند؛ تجربه های کارآموزان (دانشجویان) و یادگیری آن ها از هم دیگر را مغتنم و ارزشمند بدانند. با این کار هم مدرسان تربیت معلم و هم دانشجو- معلمان از این فرایند بهره می برند. هدف نهایی، دفتر ثبت وقایع روزانه محاوره ای (گفتگویی)، توانمند سازی دانشجو- معلمان برای دستیابی به سطوح بالاتر تفکر و تربیت معلمانی است که به طور مستقل به تأمل انتقادی درباره مسائل می پردازند. با این وجود سز (۱۹۹۹) هشدار می دهد که دفتر ثبت وقایع روزانه به تنهایی به تفکر انتقادی منجر نمی شود؛ باید بدنبال راه هایی بود تا سطح (میزان) تأمل انتقادی را در نوشته های روزانه دانشجویان افزایش داد.

آنچه در ادامه می آید، نمونه ای از به کارگیری یادداشت های فکوران دانشجویان علوم تربیتی مرکز آموزش عالی سلمان فارسی شیراز است. این دانشجویان در کلاس درس اصول و مبانی آموزش و پرورش، هر دو هفته یک بار با توجه به مباحث و نظریه های مطرح شده در کلاس درس به واکاوی تجربیات ۱۲ ساله دوران دانش آموزی خود می پرداختند. در واقع تجربه های خود را با توجه به دانش نظری جدید، مورد تحلیل قرار می دادند؛ با این کار آن ها به نقاط قوت و ضعف معلمان پیشین خود آگاه می شدند؛ به اهمیت این تجربه ها به عنوان منبع دانشی با ارزش پی می بردند و مهم تر از آن، بدین گونه پیوندی بین نظر و عمل برقرار می کردند. لازم به ذکر است که این دانشجویان ترم اول تحصیل خود را سپری می کردند و چون هنوز دانش نظری چندانی درباره تربیت نداشتند، در ابتدا نوشته های آن ها بیشتر حالت توصیف و خاطره گویی داشت؛ اما به تدریج با کسب دانش نظری بیشتر، بار تحلیلی نوشته های این دانشجویان نیز بیشتر شد. بسیاری از دانشجویان اظهار می



یا دروس فنی و حرفه ای، کار با اشیاء و وسایل و ابزار امر آموزش را تسهیل می کند. بخش فیزیک درس علوم تجربی سال سوم راهنمایی، حجم زیادی دارد؛ به علاوه کمی دشوار است؛ زیرا مسائلی مربوط به اهرم، فشار، الکتریسیته، ماشین ها و ... شاید خیلی ملموس نباشند؛ اما معلم ما تمامی آزمایش های این بخش ها را در کلاس انجام می دادند؛ به این صورت که دانش آموزان به گروه های چند نفره تقسیم شده بودند و هر گروه با وسایلی که در اختیارش گذاشته شده بود آزمایش ها را انجام می داد.

هم اکنون پس از گذشت چند سال، مسائل پایه ای فیزیک تا حدود زیادی برایم قابل درک و محسوس است؛ زیرا خودم دیده و حس کرده ام. به نظر من آنچه در این کلاس می گذشت توجه به یکی از نکات مورد توجه و ویژه ماریا مونته سوری در آموزش و تعلیم و تربیت یعنی همان استفاده از اشیاء و ساختار در کلاس درس بود. از نظر مونته سوری ساختار وسایل و کاربرد آن ها، در کلاس موجب خلاقیت می شود. با معرفی وسیله ای جدید، کودک هیچان زده می شود و بعد از معرفی و شناساندن آن توسط معلم، تمام تلاشش را می کند که روی آن تسلط کامل پیدا کند. استفاده مناسب از اشیاء در محیط آموزشی امری حیاتی است. ساختار در یادگیری بسیار مؤثر است؛ زیرا کودکان در ساختار، نظم و تکرار را می بینند. در تعلیم و تربیت به روش مونته سوری تأکید زیادی بر روی یادگیری از راه به کاربردن حس ها و به طور کلی یادگیری از طریق فعالیت های یاد گیرنده و راهنمایی های معلم می شود. وسایل و دستور العمل های او، همگی بر اعتقاد به اصل یادگیری از طریق فعالیت های یاد گیرنده متمرکز است.

#### موضوع: تخیلی (یک روز خیالی در آینده: من معلم شده ام!)

نگارش: فریده حدادان، گروه چهار، ترم اول رشته علوم تربیتی، مرکز آموزش عالی سلمان فارسی شیراز

آنچه در ادامه می خوانید، تصویری از یک روز خیالی در آینده نه چندان دور معلمی من است. این کلاس، کلاسی خیالی است که من چیز هایی را که در یک ترم از دانشگاه آموخته ام در آن اجرا کرده ام. در این روزها تمام سعی من این است تا با کسب دانش و اطلاعات لازم، خود را برای روز هایی در آینده آماده کنم تا بتوانم از عهده وظیفه پر اهمیت خود که تربیت فرزندان آینده این مرز و بوم است، به بهترین صورت ممکن بر آیم.

امروز به روز خوب پاییزی است. طبیعت زیبای پاییزی را با یاد روزهای خوب دانشگاه تماشا می کنم. چه دوران خوبی بود! و چقدر ما در این دوران درس زندگی آموختیم! به مدرسه که رسیدم، صدای هیاهوی دانش آموزان، مرا از عالم خاطرات خود جدا کرد. وقتی از سرویس مدرسه پیاده شدم، بچه ها را دیدم که در صف های منظم ایستاده و آماده برگزاری مراسم صبحگاه بودند. وقتی مدیر و ناظم رسیدند، به سمت دانش آموزان رفتند و مراسم قرآن و دعای صبحگاهی را اجرا کردند. از ابتدای سال تحصیلی از

مدیر مدرسه خواسته بودم که اجرای ورزش صبحگاهی را به من بسپارد. بنابراین سر صف صبحگاه حاضر شدم؛ چون من می دانستم که نرمش اول صبح، علاوه بر این که باعث شادابی و نشاط دانش آموزان در طول روز می شود، بر حافظه آن ها نیز تأثیر می گذرد تا دانش آموزان بتوانند مطالب درسی را خیلی بهتر درک کنند؛ این مطلب را سال ها پیش در کلاس روان شناسی از استاد خود شنیده بودم. پس از این که با بچه ها ورزش کردیم، به سمت دانش آموزان کلاس خودم که کلاس چهارمی بودند رفتم. با آن ها خوش و بشی کردم و سپس همگی با هم به سمت کلاس درس رفتیم. پس از ورود به کلاس، صبر کردم که تا همه بچه ها در جای شان بنشینند و خود را برای درس آن ساعت که ریاضی بود، آماده کنند؛ اما من به آن ها گفتم: «بچه ها! امروز کلاس ریاضی نداریم، بجای آن بیایید دور هم بنشینیم و تغذیه های خود را بخوریم.» با گفتن این حرف با تعجب و خوشحالی بچه ها روبه رو شدم و سپس همگی با هم روی تکه مکتبی که با آن گوشه از کلاس را فرش کرده بودیم نشستیم. من هم که مقداری شکلات و میوه همراه داشتم آوردم؛ هر کسی هر چیزی را که برای تغذیه آن روز به همراه داشت آورد و همه آن ها را کنار هم گذاشتیم. بعد از این که همه نشستند، به دانش آموزان پیشنهاد دادم که بیایید تا خوراکی های مان را با هم تقسیم کنیم تا همگی بتوانیم از همه خوراکی های جور واجور بخوریم. بچه ها با خوشحالی از ایده من استقبال کردند. ابتدا از یک پرتقال شروع کردم. به آن ها گفتم: «این یک پرتقال است ولی ما می توانیم آن را بین چند نفر تقسیم کنیم.» سپس پرتقال را به چهار قسمت مساوی تقسیم کردم و گفتم: «به نظر شما چگونه می توانیم این تکه های پرتقال را بین چهار نفر تقسیم کنیم؟» همه بچه ها با هم گفتند: «هر تکه را به یک نفر می دهیم.» پرسیدم: «یعنی یکی از هر چهار قسمت؟ درسته؟!» همه با هم گفتند: «بله...» آنگاه مفهوم کسر را توضیح دادم. گفتم: «در ریاضی به این می گویند یک چهارم پرتقال و آن را به صورت  $\frac{1}{4}$  -- نویسند.» آن زنگ را تا به آخر به تقسیم کردن خوراکی ها پرداختیم و این در حالی بود که در ضمن آن توانسته بودم مفهوم نوشتن کسر را به بچه ها یاد بدهم. من در این زنگ تمام تلاشم بر این بود تا فقط ناظری بر کار های دانش آموزان باشم و مثل یک دوست در کنار آن ها، بتوانم درس را در قالب یک سرگرمی بگنجانم و به آنها یاد بدهم. من سعیم را بر آن داشتم تا فقط ناظری بر کار های بچه ها باشم و تلاش کنم تا نتیجه گیری ها را در جهت درس سوق دهم نه آنکه بچه ها را انباری از اطلاعات دانسته و بدنبال انباشت اطلاعات در ذهن آن ها باشم. این همان اصلی است که تقریباً همه نظریه پردازان تربیت بر آن تأکید داشته اند. زنگ تفریح شد به دفتر آموزشگاه رفتم و پس از چند دقیقه استراحت، به کلاس برگشتم. این ساعت علوم داشتیم، درس آن روز ما فتوسنتز بود. تکلیف بچه ها که از چند روز قبل معلوم شده بود این بود که آن ها مقداری بذر را در





یکی از کتاب‌های داستان جذاب را انتخاب کردم و برای آنها خواندم. بعد از تمام شدن داستان از بچه‌ها خواستم که هر کدام تصورات و برداشت‌های خود را از قصه‌ای نقاشی کنند. پس از پایان ساعت دیدم که هر کدام نقاشی‌های خیلی زیبایی را کشیده بودند و بعد طبق قانون کلاس، سه تا از زیباترین نقاشی‌ها را که بچه‌ها با رأی‌گیری انتخاب کردند، به دیوار کلاس زدیم.

### نگارش: فاطمه افضلیان وند، علوم تربیتی گروه، ترم ۱، مرکز آموزش عالی سلمان فارسی

سال آخر دبیرستان، دبیر گسسته‌ای داشتیم که بسیار در رشته خودش عالم بود؛ اما متأسفانه روش تدریس بسیار بدی داشت. سر کلاس تمام وقت، چه زمان حل تمرین، چه زمان تدریس متکلم وحده بود و هیچ کدام از ما دخالتی در حل تمرین‌ها و یا دیگر فعالیت‌های کلاسی نداشتیم. کلاسش بسیار کسل‌کننده بود، کسی هم توجهی به او نداشت؛ به همین دلیل اکثریت کلاس در درس گسسته نمره خوبی نیاوردند و از این درس متنفر شدند. به نظر من اگر این دبیر طبق نظر دیویی در رابطه با برنامه آموزشی عمل کرده و فعالیت و تجربه‌ی دانش‌آموزان را محور اصلی کار خود قرار داده بود، بسیار موفق‌تر می‌شد و برای ما دانش‌آموزان هم رضایت بخش‌تر بود. از نظر دیویی، معلم نقش راهنما و همکار شاگردان را برعهده دارد. دیویی اعتقاد دارد که معلم نباید نقش دانای محض که می‌خواهد دانش خود را منتقل کند، داشته باشد؛ بلکه باید دانش‌آموزان را از راه فعالیت، تحقیق و پرورش به تفکر وادارد. به اعتقاد وی باید همواره یک ارتباط متقابل میان دو رکن یاددهنده و یادگیرنده یا همان معلم و دانش‌آموز وجود داشته باشد. آنان باید به تبادل تجربه بپردازند و هر دو در حال یادگیری باشند، هر دو یکدیگر را راهنمایی و هدایت کنند نه این که یکی مجبور به اطاعت و دیگری دستوردهنده باشد. دیویی بر تربیت معلمان تأکید دارد و معتقد است که برای تغییر و اصلاح تعلیم و تربیت باید معلم را آماده ساخت و او را تربیت کرد و بر آموزش مداوم معلم تأکید داشت و او را به عنوان یک رکن مهم در تربیت مؤثر و مفید تشخیص داد و در تربیت او کوشید. اگر در تربیت معلم، دقت کافی به عمل آید و برای تربیت وی از روش‌های فعال استفاده گردد و ایجاد یک ارتباط دو طرفه میان معلم و جامعه فراهم شود در این صورت معلمی تربیت می‌شود که قدرت درک و فهم بالایی برای برخورد با دانش‌آموزان و حل مشکلات آنان خواهد داشت. برای تحقق این هدف باید معلم با فرهنگ عمومی آشنا باشد و آن را به خوبی بشناسد، نسبت به دانش‌آموز بینش قوی و درک عمیق داشته باشد، در این صورت است که تجربه و تفکر توأم می‌گردد و معلمی چندبعدی تربیت می‌شود. اما در روش آموزش به نظر من گاهی حفظ کردن هم مهم و هم لازم است. چون ممکن است فرد بعد از درک کامل

دو ظرف جداگانه بکارند. آن‌ها بایستی یکی از ظرف‌ها را به دور از نور و در مکانی تاریک قرار دهند؛ ولی به غیر از نور باید همه‌ی شرایط یکسان باشد. بچه‌ها همه از نیمکت‌های خود به این طرف و آن طرف می‌رفتند و با دوستان خود به گفتگو می‌پرداختند و به گیاهان هم دیگر نگاه می‌کردند. من هم نمی‌خواستم جلوی فعالیت و کنجکاوی آن‌ها را بگیرم و این همان اصل آزادی بود. از بچه‌ها خواستم که گیاهان خود را که تکلیف آن روزشان بود، روی میز بگذارند. پس از آن که نگاهی اجمالی به نتیجه کار آن‌ها کردم، از بچه‌ها خواستم تا دو گیاه را با هم مقایسه کنند و تفاوت‌های آن‌ها را بگویند. آن‌ها می‌توانستند ببینند که گیاهانی که در معرض تابش نور قرار نداشته‌اند، رنگ سبز ندارند. بعد از آن که بچه‌ها توانستند عوارض عدم وجود نور را توضیح دهند به آن‌ها گفتم: «اگر نور نباشد گیاه نمی‌تواند غذایی را که برای زندگی کردن احتیاج دارد بسازد. هم چنین نخواهد توانست تا موادی را که باعث رنگ سبز گیاهان می‌شود تولید کند.» بعد از آن که توضیحات من تمام شد با بچه‌ها به حیاط مدرسه رفتیم تا گیاهانی را که هر روز زیر نور آفتاب رشد می‌کنند با هم ببینیم و بچه‌ها هم به بازی کنند. من همیشه با توجه به گفته مونه سوری، بازی کار کودک است را الگوی کار خود قرار می‌دهم. بعد از تمام شدن ساعت درسی به دانش‌آموزان پیشنهاد دادم تا گیاهانی را که کاشته بودند در گوشه کلاس که آفتاب کافی برای رشد گیاه وجود دارد بگذارند تا این که کلاسی سرسبز داشته باشیم که هر روز با دیدن آنها احساس سرزندگی کنیم و این در حالی است که من همیشه دوست داشتم کلاسی هم چون کلاس‌های ماریا مونه سوری داشته باشم که شلوغ باشد انواع کتاب‌ها در کتابخانه کوچکی در گوشه کلاس باشد و همچنین کلاس را از گیاهان پر کنم. در تمام طول سال سعی می‌کردم که از هر موقعیتی برای ساختن چنین کلاسی استفاده کنم. زنگ فارسی بود و درس امروز ما همه جا به نوبت. در ابتدای ساعت تصمیم گرفتم رعایت کردن نوبت را با به صف کردن آن‌ها یاد بدهم. به همین منظور از بچه‌ها خواستم در یک صف بایستند تا به هر یک کتابی از کتابخانه‌ی کوچک کلاسمان بدهم تا آن را به خانه ببرند و بخوانند. چون قرار ما با بچه‌ها این بود که هفته‌ای یک کتاب از کتابخانه کلاس را به خانه ببرند و مطالعه کنند. بچه‌ها همگی در صف منتظر ایستادند. پس از کمی مکث، شروع کردم به طور پراکنده و خارج از نوبت به آن‌ها کتاب دادم پس از چند دقیقه بقیه آن‌ها اعتراض کردند که چرا نوبت را رعایت نمی‌کنید ما اول صف هستیم و... بعد از این که متوجه شدم که بچه‌ها کاملاً بدی‌های رعایت نکردن نوبت را فهمیدند، خواستم که کتاب فارسی را باز کنند و با هم شروع به خواندن درس «همه جا به نوبت» کنند. من توانسته بودم این درس را از طریق «عدم تعادل» به بچه‌ها آموزش دهم و برای آن‌ها درون‌سازی کنم. زنگ آخر ما نقاشی داشتیم. به سراغ کتابخانه رفتم و



مطلب نتواند جمله بندی خوبی داشته باشد؛ پس باید آن را حفظ کند تا موقع نوشتن دیگر با مشکلی مواجه نشود. باید به این نکته توجه کنیم که اگر دانش آموز مطلب را درک نکند به هیچ وجه نمی تواند آن را حفظ کند.

من با نظر دیویی در رابطه با "معلم و تربیت او" موافقم. اما متأسفانه بعضی اوقات معلم از نمره به عنوان سلاحی در برابر دانش آموزان استفاده می کند که اثر بدی روی آن ها می گذارد و باعث می شود که فقط مطالب را برای نمره حفظ کنند و چیزی یاد نگیرند.

به عقیده من معلم باید به بچه ها آزادی کنترل شده ای بدهد تا محیطی ایجاد شود که امکان پرسش و پاسخ و تعامل بین معلم و دانش آموزان تعامل وجود داشته باشد. معلم نباید سخت گیر باشد. اما منظم بودن او تأثیر بسیار زیادی روی شاگردان و یادگیری آن ها می گذارد. کارهای او باید روی اصول و شفافیت باشد تا دانش آموزان به او اعتماد کنند؛ چون معلم است که برای آن ها ایجاد انگیزه می کند. طبق نظریه راسل هرگاه بخواهیم چیزی را در جامعه عوض کنیم باید از آموزش و پرورش شروع کنیم.

#### نگارش: خدیجه امینی، علوم تربیتی، گروه ۴

امروز می خواهم به دو سال پیش سرزنگ ادبیات برگردم. من در روستا زندگی می کردم و به مدرسه می رفتم. معلم ادبیات ما بیشتر اوقات وظیفه تدریس را به دانش آموزان واگذار می کرد و خود به کارهای شخصی اش می پرداخت. این وضعیت تا چندین ماه ادامه پیدا کرد تا این که یک روز نمی دانم چه اتفاقی افتاده بود که تصمیم گرفته بود خودش درس بدهد؛ اما ای کاش آن روز هم درس نمی داد! ... آخر آن موقع اگر دانش آموزان درس می دادند، معنی شعر را آهسته و شمرده می گفتند. اما آن روز در یک دست خانم معلم چپس بود و در دیگری معنی شعرها؛ صدای خش خش خرد شدن چپس از یک طرف و صدای بچه ها از طرف دیگر، مانع از این می شد که من صدای معلم را بشنوم و به همین دلیل از نوشتن عقب ماندم. مظلوم تر از همیشه و با صدای آهسته گفتم: «بخشید می شود این جمله را دوباره تکرار کنید؟» خانم معلم به جای اینکه جو کلاس را آرام کند و جمله را دوباره بخواند، با صدای بلند و تحقیرآمیز به من گفت: «مشکل تو نشنیدن صدای من نیست، بلکه مدادی است که در دست توست» و شروع به مسخره کردن مداد من کرد. آن لحظه اشک در چشمانم حلقه زد اما به روی خودم نیاوردم. همه بچه ها از این رفتار معلم حیرت زده شده بودند و معلم دوباره شروع به صحبت (با لحن تند) با من کرد. او گفت که "تو هیچی نمی شوی"، آن لحظه از شدت عصبانیت دستانم را می فشردم. دانش آموزان از من دفاع کردند و گفتند که خدیجه شاگرد اول کلاس ماست، اگر او چیزی نشود پس وای به حال ما! اما معلم به جای این که دیگر ادامه ندهد، دوباره شروع به توصیف مداد من کرد. کوچک بودن مداد من زمینه خنده را برای او فراهم کرده بود. آن روز تلخ ترین روز تحصیلی

عمرم بود. بیش ترین ناراحتی ام از این موضوع بود که چرا مداد نوکی ام را نیاورده بودم تا این چنین تحقیر نشوم.

معلم ما چندین اصل اخلاقی را رعایت نکرد: اول این که چون به من گفته بود به هیچ جا نمی رسم تا چند روز خودم باورم شده بود که نکند واقعاً چیزی نمی شوم و دیگر علاقه ای را که قبلاً به درس ادبیات داشتم از دست دادم و نسبت به معلم ادبیات حس بدی پیدا کردم. جان دیویی در این باره در کتاب مدرسه و شاگرد خود اشاره کرده است که برای تشویق و تحریک شاگرد به تحصیل، پیوسته باید به محرکی متوسل گردید که بهترین این محرک ها مهر و علاقه شاگرد با آموزگار است؛ زیرا او اعتقاد داشت که ارتباط بین انجام وظیفه و دلبستگی با آموزگار یک عامل خارجی است که معلم ما با این رفتارش این مهر و علاقه را از بین برد. اگر چه او زنگ بعد سعی کرد دل من را به دست آورد و به صورت غیر مستقیم از من معذرت خواهی کرد و این رفتار خود را به شوخی نسبت داد؛ اما من هیچ وقت نتوانستم او را ببخشم.

دومین اصلی که این معلم در نظر نگرفت اصل عطف بود. از نظرخواجه نصیرالدین طوسی محبت پذیری و مهرورزی از ویژگی های ذاتی انسان است. پستالوژی ذات تربیت را نه در تعلیم و تربیت، بلکه در محبت می داند. آن روز اگر معلم من به جای این که من را مسخره کند فقط یکبار دیگر از روی معنی شعر می خواند دیگر این کدورت ها پیش نمی آمد. این رفتار معلم باعث شد که من نتوانم کتاب ادبیات پیش دانشگاهی ام را آن طور که باید برای کنکور بخوانم و درصداً ادبیاتم در کنکور خیلی پایین شد. من با این رفتار معلم تصمیم گرفتم که هیچ گاه با شاگردانم شوخی های زشت نکنم. البته منظور من این نیست که کلاس خشک باشد؛ بلکه شوخی معلم باید سنجیده بوده و شخصیت دانش آموز را تحقیر نکند.

#### غلط نویسیم ...

نگارش: مریم وحدانی، گروه سه علوم تربیتی، مرکز آموزش عالی سلمان فارسی

با شنیدن این واژه اولین چیزی که به ذهن من رسید، داشتن غلط های املائی دوران ابتدایی بود. این عنوان کتابی بود که استاد اصول به ما معرفی نمود. با شنیدن نام کتاب به یاد خاطره ای از دوران دبستان در کلاس سوم افتادم... صبح آن روز با هزار شوق و ذوق پس از صرف صبحانه و پوشیدن مانتو و شلوار راهی مدرسه شدم. قرار بر آن بود که معلم زنگ آخر به ما دیکته بگوید. من نیز دیکته خیلی دوست داشتم، شاید یکی از دلایل آن این بود که نمره املائی من همیشه بیست بود. زنگ اول و دوم با درس های ریاضی و هنر سپری شد و ساعت آخر و موقع گفتن دیکته شد. معلم گفت و ما نیز شروع به نوشتن کردیم. بعد از تحویل دادن دفتر املا به خانم معلم، طبق روال جلسات قبل، املائی هر کس توسط یکی از دانش آموزان تصحیح می



انکار است؛ خصوصاً برای ما معلمان آینده اهمیت این مسأله دو چندان می شود.

کتاب غلط نویسیم توسط ابوالحسن نجفی زبان شناس، نویسنده و مترجم پژوهشگر معاصر درباره غلط های رایج زبان فارسی به رشته تحریر درآمده است. در قسمتی از کتاب می خوانیم: «نوشتن به فارسی آسان نیست هنگامی که قلم به دست می گیریم حتی اگر نامه ای کوتاه باشد با خود می گوئیم این کلمه درست نوشته شده است یا نه؟ در این کتاب غیر از غلط های املائی به غلط های انشایی و استعمال نادرست واژه ها و اشتباهات صرفی نحوی نیز پرداخته شده است. تردید ما همیشه از بابت املا یا معنای کلمات نیست؛ وانگهی برای رفع مشکل کافی ست به یک لغت نامه معتبر مراجعه و جواب خود را در آن بیابیم».

بنابراین بر ماست که با آگاهی از روش های درست نوشتاری، این مهارت را در خود تقویت کنیم و از همین حالا دقت عمل لازم را به کار بندیم و در آینده نیز با آگاه ساختن دانش آموزان از مشکلات رایجی که امکان بروز آن ها در املا کلمات وجود دارد و پرورش حس رقابت سالم همراه با «رفاقت»، شاگردانی دانا و توانا به جامعه بشری تحویل دهیم تا حداقل مشکلی که برای من پیش آمد، برای دانش آموزان آینده اتفاق نیفتد.

#### نگارش: لیلا زارعی، نرم یک، علوم تربیتی، مرکز آموزش عالی سلمان فارسی

من دوران دبیرستان را در مدرسه شبانه روزی و نمونه دولتی گذراندم. یک روز بسیار سرد زمستانی که برای امتحانات نوبت اول با سرویس به مدرسه می رفتم، ناگهان به دلیل سرعت زیاد، ماشین منحرف شد و تصادف بسیار سختی روی داد که من بیشترین صدمات عمرم را در همان زمان چه از نظر سلامتی و چه از نظر تحصیلی دیدم.

بعد از دو ماه به مدرسه باز گشتم. وقتی وارد مدرسه شدم، احساس می کردم که با هیچ چیز آشنا نیستم، حتی درس هایی که همیشه آمادگی لازم را برای آن ها داشتم. معلمان با توجه به اصل فردیت و در نظر گرفتن ویژگی ها و شرایط فردی من، برایم برنامه ریزی انجام دادند تا به بچه های کلاس برسم. هر کدام از دبیران به خاطر من عصرها یا حتی شب ها که من راحت بودم، به من درس می دادند؛ چون من نمی توانستم سر کلاس بنشینم. مشکل سردرد و بینایی من خیلی حاد بود. آن ها تا حد امکان زمینه انجام فعالیت های فکری و جسمی را برایم فراهم می کردند تا بتوانم انگیزه و رغبت دوباره درس خواندن را پیدا کنم. من در این زمان نیازمند عطوفت و محبت بودم. به واقع تعلیم و تربیت باید در محیطی توأم با عطوفت، محبت و آرامش صورت گیرد تا بتوان با میل طبیعی به انجام فعالیت ها پرداخت. معلمان با علاقه و محبتی که به من ابراز می کردند، باعث شدند تا من دشواری های ناشی از تصادف را فراموش کنم. من نمی توانستم هم چون گذشته سریع یاد بگیرم؛ اما آن ها با صبر و بردباری مرا تحمل می کردند. چهره هر یک از آنان،

شد. برنامه نیز بدین صورت بود که غلط های هر فرد با قرار دادن نقطه قرمز زیر آن مشخص می شد و سپس معلم با شمردن غلط ها، نمره می داد. من که مطمئن بودم هیچ غلطی ندارم در کنار بقیه بچه ها کنار میز معلم ایستادم و شاهد نمره دادن او بودم. دفترهایی که به معلم داده شده بود به ترتیب صحیح می شد، هر دانش آموز با دیدن نمره خویش عکس العملی نشان می داد. بچه هایی که نمره خوب می گرفتند با خوشحالی به هوا می پریدند و دیگران را از نمره خویش مطلع می ساختند و بالعکس کسانی که نمره چندان خوبی نگرفته بودند و رضایت نداشتند با گوشه نشینی اختیار کردن و بعضاً اشک ریختن ناراحتی خود را نشان می دادند. دفترها به نوبت صحیح می شد و کنار گذاشته می شدند تا این که نوبت به دفتر من رسید. من نیز با شوق و ذوق منتظر باز کردن دفتر توسط معلم بودم که ناگهان... وای... چه می دیدم؟ نقاط قرمز متعددی دلم را به لرزه درآورد! معلم نیز با دیدن صفحه ای که پر از نقاط قرمز رنگ بود، مات و مبهوت مانده بود.

پس از مشاهده و بررسی غلط ها، متوجه شدیم که این کلمات در واقع غلط نوشته نشده اند بلکه به خاطر عادت نادرستی بود که من در نوشتن کلمات دارای (ز و ذ) داشتم. مشکل من این بود که حرف (ر و ز) را نزدیک به (د و ذ) می نوشتم (بی-آنکه خود متوجه شوم). معلم که از این عادت من آگاه شد، این کلمات را غلط محسوب نکرد و با دادن تذکر نمره بیست را به من داد. تقریباً ربع ساعت به زنگ تعطیلی مدرسه مانده بود. بچه ها در حیاط جمع شده بودند. من نیز در گوشه ای از حیاط خود را مشغول کرده بودم که ناگهان با تعدادی از بچه های کلاس مواجه شدم که با لحنی تند به سمت من آمدند و به نشانه اعتراض به نمره من و ناعدلان بودن آن با من دعوا کردند. هر چقدر سعی کردم جواب آن ها را بدهم به جایی نرسید؛ چون تعدادشان بیش از آن بود که به تنهایی از پششان برآیم. زنگ به صدا درآمد و من با ناراحتی راهی خانه شدم. چیزی که بیش از همه مرا ناراحت کرده بود این بود که دوستان صمیمی ام در زمره افرادی بودند که با من چنین برخوردی کردند. تمام آن روز را به فکر فرو رفته بودم و شب از شدت ناراحتی خوابم نبرد.

آن شب تصمیم گرفتم که فردا موضوع را با معلم در میان بگذارم. صبح روز بعد فرا رسید و به مدرسه رفتم و قضیه را برای او شرح دادم. او نیز دانش آموزان را احضار و آنان را از کار نادرست شان آگاه نمود. اکنون که به یاد این موضوع می افتم خنده ام می گیرد. نمی دانم شاید بچه ها از روی حسادت این کار را کردند و چون من هر دفعه در درس دیکته بیست می شدم منتظر موقعیتی بودند تا از من خرده بگیرند. به هر حال خاطره آن روز برای من به قدری مهم بود که در دفتر خاطرات دوران بچگی آن را یادداشت نمودم.

از خاطرات که بگذریم اهمیت نگارش صحیح و به حداقل رساندن غلط های دستوری و نگارشی، غیر قابل



خدایی بودن و خدایی شدن را به من نشان می داد. من آموختم که ایمان و صبر، تکیه گاه های مطمئنی هستند. در آموزه های دینی آموخته بودم که خداوند بالاترین درجات را برای معلمان در نظر گرفته است. در نهج البلاغه نیز بهای معلم با بهشت مقایسه شده است. امیدوارم من نیز در آینده چنین باشم.

همیشه سخت ترین نمایش به بهترین بازیگر تعلق دارد. شاکی سختی های دنیا نباش، شاید تو بهترین بازیگر خدایی!

### نگارش: فریده دهقانی، گروه ۳ علوم تربیتی

من فکرمی کنم سرکوب دانش آموزان در همان ابتدای دوران تحصیل، یکی از مهم ترین عوامل عدم موفقیت برخی از دانش آموزان است. زیرا دانش آموز انگیزه خود را برای پیشرفت و مشارکت فعال در کلاس از دست می دهد و استعدادهای درونی خود را شکوفا نمی کند و به دانش آموزی منزوی یا بالعکس پرخاشگر تبدیل می شود. یکی از تجارب من در این زمینه رفتار نادرست یکی از معلمان دوران ابتدایی با همکلاسیم است. روزی من و همکلاسیم با هم در کوچه مشغول بازی بودیم که معلم ما با یکی دیگر از همکارانش در حال عبور از کوچه، ما را دید و دوست مرا با انگشت نشان داد و اشاره کرد که این دانش آموز خیلی خنگ است به حدی که حتی قادر به نوشتن اسم خود هم نیست. از آن روز به بعد دوست من تا حد زیادی از درس خواندن بیزار شد و اکثر اوقات سر کلاس مشغول بازیگوشی و شیطنت بود و به معلم هیچ گونه توجهی نداشت. در آن زمان دوست من کلاس سوم بود. او با سختی بسیار توانست به سال چهارم برسد. در سال چهارم معلم ما عوض شد و معلمی دیگر جایگزین او شد و این معلم جدید که ظاهراً مشکل دوست مرا فهمیده بود، خیلی با حوصله و دقت با او برخورد می کرد و حتی کوچک ترین کار های مثبت او را بسیار زیاد تشویق می کرد. طولی نکشید که دوست من پیشرفت شگرفی کرد چنان که در درس ها توجه بیشتری داشت و از آن به بعد به دانش آموزی زرننگ و فعال تبدیل شد. در رابطه با مسئله بالا نظریات زیادی قابل تطبیق است: کوهن در مورد تأثیرات اولیه برخورد معلم با دانش آموزان در تحقیق خود به این نتیجه رسید که تأثیرات اولیه برخورد معلم با دانش آموزان، به گونه ای پایدار تا آخر سال حفظ می شود. او در این پژوهش دریافت که دیدگاه دانش آموزان نسبت به معلم در همان دو سه جلسه اول شکل می گیرد و از آن به بعد به شدت تغییر می یابد. میزان همبستگی این تأثیر اولیه، بین ارزشیابی اول که بعد از دومین جلسه درس انجام گرفته، در مقایسه با نتایج ارزشیابی دوم که در آخر ترم تحصیلی انجام گرفته، ۸ درصد بوده است. بر اساس نظریه شرطی شدن کلاسیک، کودکانی که در روز اول مدرسه با استقبال گرم مواجه می شوند پس از تکرار این رفتار برای چند روز از سوی معلم، خواهید دید که کودک هر روز صبح زودتر از روز قبل خود را برای رفتن به مدرسه آماده می کند. کودک دیگری را در نظر بگیرید که در همان روز

های اول حضور در مدرسه، به علت چند خطای جزئی که در اثر عدم سازگاری بین شرایط خانه و مدرسه و یا عدم آشنایی با مقررات مدرسه انجام داده است برخورد تند و خشن ناظم و یا معلم و مدیر روبرو شده است، پس از گذشت اندک زمانی مشاهده خواهید کرد که این کودک به بهانه های مختلف از رفتن به مدرسه سرباز می زند و در لحظه هایی که قرار است خود را برای رفتن به مدرسه آماده کند، تمارض به سردرد یا بیماری دیگری می کند. پس معلم موفق کسی است که در روزهای اولیه حضور در مدرسه، با ایجاد محیط عاطفی مثبت از خود و درسی که باید ارائه دهد، دانش آموزان را نسبت به خویشتن و موضوع تدریس خود علاقه مند سازد و آن گاه در این زمینه به ارائه مطلب بپردازد.

2-DURU  
3-Tompkins  
4-Lather  
5-Miller  
6-Lee  
7-Williams, M  
8-Sze

۹- بدلیل محدودیت صفحات آموزشنامه متاسفانه و علیرغم میل باطنی مجبور به حذف تجارب بسیاری از دانشجویان از جمله زهراموسایی، زهرا رحیمی، الهه دوستی، معصومه سهامی، فروزان بهرامی، راضیه زارعی کشکولی، فاطمه مؤدب، فاطمه مصدر، زهراسادات زارعی، فهیمه شجاعی، الهه مردانی، زهرا جبلت، فائزه قایدی، لیلاکشاورز و لیلا طهماسبی شدیم. ضمن قدردانی از تلاش این عزیزان، امید است در فرصتی دیگر تجارب زیسته همه دانشجویان در دسترس علاقه مندان قرار گیرد.

۱۰- آیه ۵۴ سوره انعام

۱۱- نهج الفصاحه - ص ۱۳۰

۱۲- همانجا - ص ۲۷۴



اساتید بزرگوار و همکاران گرامی: قصد داریم تا شماره پنجم آموزشنامه را نیز به درج مطالب مربوط به کارورزی اختصاص دهیم. منتظر مقالات ارزشمند شما جهت انتشار در شماره آتی هستیم

